بتوفیق خدای منان خالق اعمال و افعال نسخه
بتاریخ ۱۷ ماه شوال سنه ۱۲۸۳
میزان الصرف
در مطبع نظامی کانپور سنه ۱۲۷۹ بحلیه طبع پوشید
M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE12791

رحمن و رحیم صفت مشبهه ست بروزن فعلان و فعیل بمعنی رحمت کننده و لفظ الله مقدم کرده شد زیرا که اسم ذات ست و ذات مقدم ست بر صفات و رحمن مقدم کرده شد بر رحیم زیرا که مختص ست برای حق سبحانه و تعالی پس بنظر اختصاص اطلاق ... گردیده بخلاف رحیم که محض اسم صفت ست و اطلاق او بر غیر حق سبحانه تعالی صحیح ست

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۲۷۹۱

الحمد لله رب العلمین والعاقبة للمتقین

جمیع ستایش ثابت ست خدا را که پروردگار عالم‌هاست و نکوئی عاقبت ثابت ست برای متقیان

والصلوة علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین

ورحمت کامله نازل باد بر رسول خدا که محمد صلی الله علیه وسلم ست و بر آل و اصحاب آن آنحضرت

بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین

نیک بخت کند ترا خدای تعالی در هر دو جهان

که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است ماضی و مستقبل

مستقبل و حال و هرچه جز این سه چیز ست متفرع ست بر این

سه ماضی فعلی را گویند که بزمانهٔ گذشته تعلق دارد و آخر

او مبنی باشد بر فتحه قلت حروفه او کثرت

حروف آن یا بسیار ۱۲

مگر بعارض چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ و چون

گردان یکی در زمانهٔ گذشته ۱۲

ضَرَبَ سَمِعَ کَرُمَ بَعُدَ اِسْتَقْبَلَ

فعلی را گویند که بزمانهٔ آینده تعلق دارد و آخر او مرفوع باشد

مگر بعارض چون یَفْعِلُ یَفْعَلُ یَفْعُلُ یُفَعْلِلُ

چون یَضْرِبُ یَسْمَعُ یَکْرُمُ یَبْعُدُ

است معروف و مجهول هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی

بحث اثبات فعل ماضی معروف

فعل فعلا فعلوا فعلت فعلتا

فعلن فعلت فعلتما فعلتم فعلت

فعلتما فعلتن **فصل** فعلت فعلنا

اینهمه گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف بود چون

خواهی که مجهول بنا کنی فای فعل را ضم کن عین فعل کسره

در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا مجهول

بحث اثبات فعل ماضی مجہول

فُعِلَ فُعِلَا فُعِلُوْا فُعِلَتْ فُعِلَتَا فُعِلْنَ فُعِلْتَ

فُعِلْتُمَا فُعِلْتُمْ فُعِلْتِ فُعِلْتُمَا فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنَا

فصل این ہمہ کہ گفتہ شد بحث اثبات فعل ماضی مجہول بود و چون خواہی کہ منفی سازی

کنی مای نفی در اول آن و در آن ماء نفی در لفظ ماضی ہیچ عمل نکند

چنانچہ بود ہم بران طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت المعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل ماضی معروف

مَا فَعَلَ مَا فَعَلَا مَا فَعَلُوْا مَا فَعَلَتْ مَا فَعَلَتَا مَا فَعَلْنَ مَا فَعَلْتَ

ما فعلتما ما فعلتم ما فعلتِ ما فعلتما ما فعلتنّ

ما فعلتُ **بحث نفی فعل ماضی مجهول** ما فعلنا

ما فُعِلَ ما فُعِلا ما فُعِلوا ما فُعِلَت ما فُعِلتا ما فُعِلن ما فُعِلتَ

ما فُعِلتما ما فُعِلتم ما فُعِلتِ ما فُعِلتما ما فُعِلتنّ ما فُعِلتُ ما فُعِلنا

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل ماضی بود چون خواهی که مضارع

بنا کنی یکی از علامات های مضارع در اول او در آر و علامات مضارع چهار

حرف اند الف و تا و یا و نون که مجموع وی اتین باشد الف وحدان

حکایت نفس متکلم راست و تا برای هشت کلمات است از آن مذکر حاضر راست

وسه ازان مر مونث حاضر راست ودو ازان مر واحد وتثنیه مونث غائب

راست یا برای چهار کلمه راست سه ازان مر مذکر غائب راست ویکی مر جمع

مونث غائب راست ونون تثنیه وجمع حکایت نفس متکلم مذکر ومونث راست

بحث اثبات فعل مضارع معروف

يَفْعَلُ يَفْعَلَانِ يَفْعَلُونَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ يَفْعَلْنَ تَفْعَلُ

تَفْعَلَانِ تَفْعَلُونَ تَفْعَلِينَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ أَفْعَلُ نَفْعَلُ

فصل اینهمه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف بود چون خواهی

که فعل مضارع مجهول بنا کنی علامت مضارع را ضمه ده وعین کلمه را

سوال نون را چرا بعلامت رفع خاص کردند جواب رفع اقوی اعراب است وثبوت نون از حروف آن اقوی است پس اقوی را باقوی دادند ۱۲ سوال نون تثنیه چرا مکسور شد جواب

فتحه در دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذارتا مجهول گردد

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

يُفْعَلُ يُفْعَلَانِ يُفْعَلُوْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ يُفْعَلْنَ تُفْعَلُ

تُفْعَلَانِ تُفْعَلُوْنَ تُفْعَلِيْنَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ

فصل اینهمه گفته شد بحث اثبات فعل مضارع مجهول الخ و چون خواهی

که نفی بلا بنا کنی لای نفی در اول او در آرد و لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل

نکند چنانکه بود همبرین طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت المعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل مضارع معروف

لَا يَفْعَلُ لَا يَفْعَلَانِ لَا يَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا يَفْعَلْنَ

لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلِينَ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلْنَ

لَا أَفْعَلُ **بحث نفی فعل مضارع مجهول** لَا نَفْعَلُ

لَا يُفْعَلُ لَا يُفْعَلَانِ لَا يُفْعَلُونَ لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلَانِ لَا يُفْعَلْنَ

لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلُونَ لَا تُفْعَلِينَ لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلُ لَا نُفْعَلُ

فصل اینهمه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواهی که نفی بلن بنا

کنی لن در اول فعل مضارع درآر و این نفی را نفی تاکید بلن گویند لن در فعل مستقبل

در پنج محل نصب کند و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مونث غائب

واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون

اعرابی را ساقط گردانند چهار تثنیه و دو جمع مذکر غائب و

حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع مؤنث

غائب و حاضر هیچ عمل نکند و لن مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لن یفعل لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن

لن تفعل لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن

لن افعل

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول

لن نفعل

لن یفعل لن یفعلا لن یفعلوا لن تفعل لن تفعلا لن یفعلن لن تفعل

لن تفعلا لن تفعلوا لن تفعلی لن تفعلا لن تفعلن لن افعل لن نفعل

فصل بنهم که گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل بعد چون

خواهی که نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر و لم در فعل

مضارع در پنج محل جزم کند اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط

گرداند چون لم یدع و لم یرم و لم یخش و حرف علت سه است واو و الف و یا

که مجموعه وای باشد و در هفت محل نون اعرابی را ساقط گرداند

و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و آن دو محل اینست جمع مونث غایب و حاضر

و در همه کلمات عمل در معنی کند یعنی صیغه فعل مضارع را معنی ماضی منفی گرداند

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع معروف

لَمْ یَفْعَلْ لَمْ یَفْعَلَا لَمْ یَفْعَلُوْا لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ یَفْعَلْنَ

لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلُوْا لَمْ تَفْعَلِیْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلْنَ

لَمْ اَفْعَلْ لَمْ نَفْعَلْ

بحث نفی جحد بلم در فعل مضارع مجهول

لَمْ یُفْعَلْ لَمْ یُفْعَلَا لَمْ یُفْعَلُوْا لَمْ تُفْعَلْ لَمْ تُفْعَلَا لَمْ یُفْعَلْنَ لَمْ تُفْعَلْ

لَمْ تُفْعَلَا لَمْ تُفْعَلُوْا لَمْ تُفْعَلِیْ لَمْ تُفْعَلَا لَمْ تُفْعَلْنَ لَمْ اُفْعَلْ لَمْ نُفْعَلْ

فصل اینهمه گفته شد بحث نفی جحد بلم بود چون خواهی که لام تاکید نون

با نون تاکید جمع کنی لام تاکید در اول مستقبل در آرد و نون تاکید در آخر او باده

کنی نون تاکید دو نونست یکی نون ثقیله دوم نون خفیفه نون ثقیله نون مشدد را گویند و نون

خفیفه نون ساکن را و نون ثقیله در چهارده کلمه آید و نون خفیفه در هشت کلمه آید با قبل

نون ثقیله در پنج محل مفتوح باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد

مونث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در جمع مونث غائب

و حاضر الف فاصل در آید و در جمع مذکر غائب و حاضر واو در کرده شود و ما قبل او ضمه

گذاشته شود تا دلالت کند بر حذف واو و در صیغه واحد مونث حاضر یا در کرده شود و ما قبل او

کسره گذاشته آید تا دلالت کند بر حذف یا و نون در شش محل مکسور باشد چهار تثنیه و دو

مؤنث غائب و حاضر و باقی ہمہ شش فعل مفتوح و نون خفیفہ در محلیکہ الف باشد

در تثنیہ و در باقی محل نیاید لام تاکید ہمیشہ مفتوح باشد نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیلہ در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنَّ لَيَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَيَفْعَلْنَانِّ

لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ

لَأَفْعَلَنَّ بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیلہ در فعل مستقبل مجہول لَنَفْعَلَنَّ

لَيُفْعَلَنَّ لَيُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَيُفْعَلْنَانِّ

لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلْنَانِّ

علامت مضارع را حذف کن بعده بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک بماند

آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَعِدُ عِدْ و از تَضَعُ ضَعْ

و اگر باشد ساقط شود چون از تَقِي قِ و اگر ساکن بماند نظر کن در عین کلمه اگر عین

مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در اول و در آخر آخر را ساکن کن اگر حرف علت

نباشد چون از تَسْمَعُ اِسْمَعْ و از تَضْرِبُ اِضْرِبْ و اگر باشد ساقط شود چون

از تَرْمِي اِرْمِ و از تَخْشَى اِخْشَ و اگر عین کلمه مضموم باشد همزهٔ وصل مضموم در اول

در آر و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از تَنْصُرُ اُنْصُرْ و اگر باشد ساقط

شود چون از تَدْعُو اُدْعُ چون خواهی که امر حاضر مجهول و امر غائب معروف یا مجهول بنا کنی

لام امر مکسور در اول امر در آرد و آخرش جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود چون

لِیَدعُ و لِیَرمِ و لِیَخشَ و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید در امر نیز می آید

بحث امر حاضر معروف

اِفعَل اِفعَلا اِفعَلُوا اِفعَلِی اِفعَلا اِفعَلنَ

بحث امر حاضر مجهول

لِتُفعَل لِتُفعَلا لِتُفعَلُوا لِتُفعَلِی لِتُفعَلا لِتُفعَلنَ

بحث امر غائب معرف

لِیَفعَل لِیَفعَلا لِیَفعَلُوا لِتَفعَل لِتَفعَلا لِیَفعَلنَ

لِاُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر غائب مجہول

لِیُفْعَلْ لِیُفْعَلَا لِیُفْعَلُوْا لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِیُفْعَلْنَ لِاُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف بانون ثقیلہ

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجہول بانون ثقیلہ

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

بحث امر غائب معروف بانون ثقیلہ

لِیَفْعَلَنَّ لِیَفْعَلَانِّ لِیَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ لِتَفْعَلَانِّ لِیَفْعَلْنَانِّ

لِأُفْعَلَنَّ بحث امر غائب مجہول با نون ثقیلہ لِنُفْعَلَنَّ

لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ

لِأُفْعَلَنَّ بحث امر حاضر معروف با نون خفیفہ لِنُفْعَلَنَّ

لِأُفْعَلَنْ اِفْعَلَنْ بحث امر حاضر مجہول با نون خفیفہ لِأُفْعَلَنْ

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلَنْ بحث امر غائب معروف با نون خفیفہ لِيَفْعَلَنْ

لِيُفْعَلَنْ لِيُفْعَلَنْ لِتُفْعَلَنْ لِأُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ

بحث امر غائب مجہول با نون خفیفہ

لِيُفْعَلَنْ لِيُفْعَلَنْ لِتُفْعَلَنْ لِأُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ

فصل اینها گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی بنا کنی پس لای نهی

در اولش در آر و لای نهی در آخر فعل مضارع در پنج محل جزم کند مثل لم

اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند و از هفت

محل نون اعرابی راهم دور نماید و در دو محل در لفظ مضارع هیچ عمل نکند

و نون تاکید چنانکه در فعل مضارع می آید هم برابر طریق در نهی آید

بحث نهی حاضر معروف

لا تفعل لا تفعلا لا تفعلوا لا تفعلی لا تفعلا لا تفعلن

بحث نهی حاضر مجهول

لا تُفعَلْ لا تُفعَلا لا تُفعَلوا لا تُفعَلی لا تُفعَلا لا تُفعَلنَ

بحث نہی غائب معروف

لا یَفعَلْ لا یَفعَلا لا یَفعَلوا لا تَفعَلْ لا تَفعَلا لا یَفعَلنَ

لا اَفعَلْ **بحث نہی غائب مجہول** لا نَفعَلْ

لا یُفعَلْ لا یُفعَلا لا یُفعَلوا لا تُفعَلْ لا تُفعَلا لا یُفعَلنَ

لا اُفعَلْ **بحث نہی حاضر معروف با نون ثقیلہ** لا نُفعَلْ

لا تَفعَلَنَّ لا تَفعَلانِّ لا تَفعَلُنَّ لا تَفعَلِنَّ لا تَفعَلانِّ لا تَفعَلنانِّ

بحث نہی حاضر مجہول با نون ثقیلہ

لا تفعلن لا تفعلان لا تفعلن لا تفعلن لا تفعلان لا تفعلنان

بحث نهی غائب معروف با نون ثقیلہ

لا یفعلن لا یفعلان لا یفعلن لا تفعلن لا تفعلان لا یفعلنان

لا افعلن بحث نہی غائب مجہول با نون ثقیلہ لا نفعلن

لا یفعلن لا یفعلان لا یفعلن لا تفعلن لا تفعلان لا یفعلنان

لا افعلن بحث نہی حاضر معروف با نون خفیفہ لا نفعلن

لا تفعلن لا تفعلن بحث نہی حاضر مجہول با نون خفیفہ لا تفعلن

لا تفعلن لا تفعلن بحث نہی غائب معروف با نون خفیفہ لا تفعلن

لا یُفْعَلْنَ لا تُفْعَلْنَ لا اُفْعَلَنْ لا نُفْعَلَنْ

بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لا یُفْعَلَنْ لا تُفْعَلَنْ لا اُفْعَلَنْ لا نُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم فاعل بنا کنی اسم فاعل گرفته می شود از فعل مضارع معروف پس علامت مضارع را حذف کن بعد از ان فاء کلمه را فتحه ده و میان فاء و عین الف فاعل در آر و عین کلمه را کسره ده و لام کلمه را تنوین زیاده کن تا اسم فاعل شود

بحث اسم فاعل

فاعلٌ فاعلانِ فاعلونَ

فاعلةٌ فاعلتانِ فاعلاتٌ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون

خواهی که اسم مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته می شود

از مضارع مجهول پس علامت مضارع را حذف کن

بعد ازان میم مفتوح در اول او در آر و عین کلمه را ضمه ده و

میان عین و لام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

بحث اسم مفعول

مفعولٌ مفعولانِ مفعولونَ

مفعولةٌ مفعولتانِ مفعولاتٌ

تمت

الحمد لله که نسخهٔ میزان الصرف در نهایت وضوح بکمال تصحیح بحواشی سابقه در مطبع شعلهٔ طور حلیهٔ طبع در بر کشید و غرهٔ ماه ذی الحجه سنه ۱۲۷۹ ہجری با زیب و زینت شایان در چشم تماشائیان جلوه گر گردید تا اشتغال طلبهٔ علوم نحو نظاره این شاهد دلربا وارد و بفیض تماشایش مستفید و مستفیض فرماید ابن طه

دائرهٔ چهل و سه ابواب منشعب
ثلاثی مجرد بر دو گونه است
ثلاثی مزید فیه غیر ملحق
نسخهٔ منشعب در مطبع شعله طور کانپور بطبع رسید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد وآله و
اصحابه اجمعين بدان رزقك الله تعالى في الدارين که جملهٔ افعال متصرفه
و اسمای متمکنه از روی ترکیب حروف اصلی بر دو گونه است ثلاثی و رباعی
اما ثلاثی آن باشد که در ماضی او سه حروف اصلی باشد چون نصر و ضرب و
رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حروف اصلی باشد چون بعثر و دحرج
اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی او حرف زائد نباشد و دیگر مزید فیه
که در ماضی او حرف زائد نیز باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن نیز

باب اول

بر دو گونه است یکی مطرد که وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او کمتر
آید اما مطرد را پنج باب است باب اول فَعَلَ يَفْعُلُ بفتح العين في
الماضي وضمها في الغابر چون النَّصْر والنُّصْرَة یاری کردن نَصَرَ نَصَرَه
يَنْصُرُ نَصْرًا فهو ناصر ونُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا فهو منصور
الامر منه اُنْصُرْ والنهي عنه لا تَنْصُرْ الظرف منه
مَنْصَر والآلة منه مِنْصَر ومِنْصَرَة ومِنْصَار
وتثنيتها مَنْصَرَان ومِنْصَرَان والجمع منها مَنَاصِر ومَنَاصِير
افعل التفضيل منه اَنْصَر والمؤنث منه نُصْرَى
وتثنيتهما اَنْصَرَان ونُصْرَيَان والجمع منهما اَنْصَرُون
واَنَاصِر ونُصَر ونُصْرَيَات الطَّلَب جستن الدخول
در آمدن القتل کشتن الفتل تافتن باب دوم فَعَلَ يَفْعِلُ
بفتح العين في الماضي وكسر العين في الغابر چون الضرب زدن
ورفتن بر روی زمین و پدید کردن مثل نَصَرَ لفیه ضَرَبَ يَضْرِبُ
ضَرْبًا فهو ضارب وضُرِبَ يُضْرَبُ ضَرْبًا فهو مضروب الامر منه
اِضْرِبْ والنهي عنه لا تَضْرِبْ الظرف منه مَضْرِب والآلة منه
مِضْرَب ومِضْرَبَة ومِضْرَاب وتثنيتها مَضْرِبَان ومِضْرَبَان والجمع
منها مَضَارِب ومَضَارِيب افعل التفضيل منه اَضْرَب والمؤنث منه

ضربی و تثنیتها اضربان و ضربیان والجمع منها اضربون و
اضارب و ضُرَب و ضربیات الغسل شستن الغلبة غلبه
کردن الظلم ستم کردن التفصیل جدا کردن باب سوم بر وزن
فعِل یفعَل بکسر العین فی الماضی وفتحها فی الغابر چون السمع والسماع
شنیدن و گوش فرا داشتن تصریفه سمِع یسمَع سمعا فهو سامع
و سُمِع یُسمَع سمعا فهو مسموع الامر منه اِسمَع والنهی عنه لا تسمع الظرف
منه مَسمَع والآلة منه مِسمَع و مِسمعة و مِسماع و تثنیتها مسمعان
و مسمعان والجمع منها مسامع و مسامیع افعل التفضیل منه اسمع والمؤنث
منه سُمعی و تثنیتها اسمعان و سُمعیان والجمع منها اسمعون و اسامع و سُمَع و
سُمعیات العلم دانستن الفهم دریافتن الحفظ نگاه داشتن الشهادة گواهی
دادن الحمد ستودن الجهل نادانستن باب چهارم بر وزن فعَل
یفعَل بفتح العین فیهما چون الفتح کشادن تصریفه فتح یفتح فتحا فهو
فاتح و فُتِح یُفتَح فتحا فهو مفتوح الامر منه اِفتح والنهی عنه لا تفتح
الظرف منه مَفتَح والآلة منه مِفتح و مِفتحة و مِفتاح و تثنیتها مفتحان و
و مفتحان والجمع منها مفاتح و مفاتیح افعل التفضیل منه افتح والمؤنث منه
فُتحی و تثنیتها افتحان و فتحیان والجمع منها افتحون و افاتح و فُتَح و فتحیات
المنع باز داشتن الصبغ رنگ کردن الرهن گرو داشتن السلخ پوست کندن

بدانکه هر فعلی که بر وزن فعَل آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف
حلق و حروف حلق شش ست الحاء والخاء والعین والغین والهاء والهمزة
که مجموع وی اغح خه باشد اما رکن بزرگی مرالی یالی فتاد باب پنجم
بر وزن فعُل یفعُل بضم العین فی الماضی والغابر بدانکه این باب لازم ست
بیشتر اسم فاعل این باب بر وزن فعیل می آید چون الکرم والکرامة بزرگ شدن
تصریفه کرُم یکرُم کرماً وکرامةً فهو کریمٌ الامر منه اکرُم والنهی عنه لاتکرُم
الظرف منه مکرَم والآلة منه مکرَم ومکرمة ومکرام وتثنیتهما مکرمان ومکرمان
والجمع منهما مکارم ومکاریم افعل التفضیل منه اکرم والمؤنث منه کرمی وتثنیتهما
اکرمان وکرمیان والجمع منهما اکرمون واکارم وکُرَم وکرمیات اللطف و
اللطافة پاکیزه شدن القرب نزدیک شدن البعد دور شدن الکثرة
بسیار شدن اماشاذ بدانکه وزن او کمتر آید از آنکه باب ست باب اول
بر وزن فعِل یفعِل بکسر العین فیهما چون الحَسب والحسبان پنداشتن تصریفه
حسِب یحسِب حسباً وحسباناً فهو حاسبٌ وحُسِب یُحسَب حسباً وحسباناً فهو محسوبٌ
الامر منه احسِب والنهی عنه لاتحسِب الظرف منه محسِب والآلة منه محسَب
ومحسبة ومحساب وتثنیتهما محسبان ومحسبان والجمع منهما محاسب و
محاسیب افعل التفضیل منه احسب والمؤنث منه حُسبی وتثنیتهما احسبان وحسبیان
والجمع منهما احسبون واحاسب وحُسَب وحُسبیات بدانکه صحیح ازین باب چند

حسب یحسب و نعم ینعم دیگر نیامده است النعمة خوش عیش شدن باب دوم

بروزن فعل یفعل بکسر العین فی الماضی وضمها فی الغابر بدانکه صحیح ازین باب

جز فضل یفضل دیگر نیامده است و بعضی حضر یحضر و نعم ینعم را ازین باب گویند

چون الفضل افزون شدن و غلبه کردن تصریفه فضل یفضل فضلا فهو فاضل

و فضل یفضل فضلا فهو مفضول الامر منه افضل النهی عنه لا تفضل الظرف منه

مفضل والآلة منه مفضل و مفضلة و مفضال و تثنیتها مفضلان و مفضلان

والجمع منها مفاضل و مفاضیل افعل التفضیل منه افضل والمؤنث منه فضلی و تثنیتها

افضلان و فضلیان الجمع منها افضلون و افاضل و فضل و فضلیات الکون خوب

شدن باب سوم بروزن فعل یفعل بضم العین فی الماضی وفتحها فی الغابر

بدانکه هر ماضی که مضموم العین باشد مستقبل نیز مضموم العین آید مگر در صرف اجلاز معتل عین

واوی مانند کدت تکاد چون الکود والکیدودة خواستن و نزدیک شدن تصریفه

کاد یکاد کودا و کیدودة فهو کائد و کید یکاد کودا و کیدودة فهو مکود الامر منه کد

والنهی عنه لا تکد الظرف منه مکاد والآلة منه مکود و مکودة و مکواد و تثنیتها مکادان

و مکودان والجمع منها مکاود و مکاوید افعل التفضیل منه اکود والمؤنث منه کودی و تثنیتها

اکودان و کودیان الجمع منها اکودون و اکاود و کود و کودیات کدت در اصل کودت

بود ضمه بر واو دشوار داشته نقل کرده بما قبل او دادند و واو از جهت اجتماع ساکنین افتاد

بعده دال را بتا بدل کرده تا را در تا ادغام نمودند کدت شد و تکاد در اصل تکود بود حرکت واو

نقل کرده بماقبل داد نپس از جهت فتحهٔ ماقبل واو الف گشت نگاد شد و این لغت را
بعضی از سمع مشمع گویند اما ثلاثی منشعب که در وی حروف زائد باشد بر دو گونه است
یکی آنکه ملحق برباعی باشد دوم آنکه ملحق برباعی نباشد اما آنکه ملحق برباعی نباشد نیز بر
دو گونه است یکی آنکه در وی الف وصل در آید و دیگر آنکه در وی الف وصل در نیاید اما آنکه
در وی الف وصل در آید آنرا نه باب ست **باب اول** بر وزن اِفتِعال چون الاِجتِناب
پرهیز کردن **تصریفه** اِجتَنَبَ یَجتَنِبُ اِجتِنابًا فهو مُجتَنِبٌ و اُجتُنِبَ یُجتَنَبُ
اِجتِنابًا فهو مُجتَنَبٌ الامر منه اِجتَنِب والنهی عنه لا تَجتَنِب الاِقتِباس نور جستن
الاِقتِناص صید کردن الاِلتِماس جستن الاِعتِزال یکسو شدن الاِحتِمال بر داشتن
الاِختِطاف ربودن **باب دوم** بر وزن اِستِفعال چون الاستنصار طلب یاری
کردن **تصریفه** اِستَنصَرَ یَستَنصِرُ اِستِنصارًا فهو مُستَنصِرٌ و اُستُنصِرَ یُستَنصَرُ اِستِنصارًا
فهو مُستَنصَرٌ الامر منه اِستَنصِر والنهی عنه لا تَستَنصِر الاِستِغفار آمرزش خواستن الاِستِفسار
پرسیدن الاِستِنفار رمیدن و رمانیدن الاِستِخلاف کسی را بجای خویش یا بجای
دیگری نشاندن الاِستِمتاع برخورداری گرفتن بکسی یا بچیزی بدانکه این باب لازم
و متعدی هر دو آمده است **باب سوم** بر وزن اِنفِعال چون الاِنفِطار شگافته شدن
بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید لازم باشد **تصریفه** اِنفَطَرَ یَنفَطِرُ اِنفِطارًا فهو مُنفَطِرٌ
الامر منه اِنفَطِر والنهی عنه لا تَنفَطِر الاِنصِراف باز گشتن الاِنقِلاب گشته شدن
باب چهارم بر وزن اِفعِلال بدانکه این باب لازم ست چون الاِحمِرار سرخ شدن

تصریفه اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ اِحْمِرَارًا فهو مُحْمَرٌّ الامر منه اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ اِحْمَرِرْ و النهی عنه لا تَحْمَرَّ لا تَحْمَرِّ لا تَحْمَرِرْ اَلْاِخْضِرَارُ سبز شدن اَلْاِصْفِرَارُ زرد شدن اَلْاِغْبِرَارُ گرد آلوده شدن اَلْاِبْلِقَاقُ ابلق شدن اسپ

باب پنجم بروزن اِفْعِيلَال چون اَلْاِدْهِيمَامُ سخت سیاه شدن تصریفه اِدْهَامَّ یَدْهَامُّ اِدْهِیمَامًا فهو مُدْهَامٌّ الامر منه اِدْهَامَّ اِدْهَامِّ اِدْهَامِمْ و النهی عنه لا تَدْهَامَّ لا تَدْهَامِّ لا تَدْهَامِمْ اَلْاِشْمِیرَارُ گندم گون شدن اَلْاِکْمِیتَاتُ کمیت شدن اسپ اَلْاِشْهِیبَابُ سفید شدن اسپ اَلْاِصْحِیرَارُ خشک شدن نبات بدانکه این باب لازم ست

باب ششم بروزن اِفْعِیعَال چون اَلْاِخْشِیشَانُ سخت درشت شدن تصریفه اِخْشَوْشَنَ یَخْشَوْشِنُ اِخْشِیشَانًا فهو مُخْشَوْشِنٌ الامر منه اِخْشَوْشِنْ و النهی عنه لا تَخْشَوْشِنْ اَلْاِخْرِیرَاقُ دریده شدن جامه اَلْاِخْلِیلَاقُ کهنه شدن جامه اَلْاِمْلِیلَاحُ شور شدن آب اَلْاِحْدِیدَابُ کوژ شدن پشت بدانکه این باب هم لازم ست و در قرآن شریف نیامده است

باب هفتم بروزن اِفْعِوَّال چون اَلْاِجْلِوَّاذُ شتافتن تصریفه اِجْلَوَّذَ یَجْلَوِّذُ اِجْلِوَّاذًا فهو مُجْلَوِّذٌ الامر منه اِجْلَوِّذْ و النهی عنه لا تَجْلَوِّذْ اَلْاِخْرِوَّاطُ چوب تراشیدن اَلْاِعْلِوَّاطُ بگردن شتر آویخته بر وسوار شدن یقال اِعْلَوَّطَ الْبَعِیرَ اِذَا تَعَلَّقَ بِعُنُقِهِ وَعَلَاهُ بدانکه ازین باب چیزی در قرآن نیامده است

باب هشتم بروزن اِفَّاعُل چون اَلْاِثَّاقُلُ گران شدن بار بر خود را گران بار ساختن تصریفه اِثَّاقَلَ یَثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فهو مُثَّاقِلٌ الامر منه اِثَّاقَلْ و النهی عنه لا تَثَّاقَلْ اَلْاِدَّارُکُ دررسیدن و دررسانیدن اَلْاِسَّاقُطُ میوه

باب نهم آشتی کردن بایکدیگر الاصّالح هم شکل شدن الاشّابه ازدرخت افگندن
بروزن افّعّل چون الاطّهّر پاک شدن تصریفه اطّهّر یطّهّر اطّهّرا فهو مطّهّر
الامر منه اطّهّر والنهی عنه لا تطّهّر الازّمّل جامه در برکشیدن الاضّرّع زاری
کردن الاجّنّب دور شدن الاذّکّر پند پذیرفتن و یاد کردن بدانکه اصل باب افّعّل
و افّعّل تفاعل و تفعّل بوده تا را ساکن کرده بفا بدل کردند فا را در فا ادغام کردند
جهت مجانست در مخرج پس همزهٔ وصل درآوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید اما آنکه
در والف وصل در نیاید آنرا پنج باب ست باب اول بروزن افعال چون
الاکرام گرامی کردن تصریفه اکرم یکرم اکراما فهو مکرم و اکرم یکرم اکراما فهو
مکرم الامر منه اکرم والنهی عنه لا تکرم الاسلام مسلمان شدن و گردن نهادن
بطاعت الاذهاب بردن الاعلان آشکارا کردن الاکمال تمام کردن بدانکه همزهٔ
امر حاضر این باب وصلی نیست بلکه همزهٔ قطعی ست که حذف کرده شده است از
مضارع او یعنی یکرم که در اصل تاکرم بوده است زبرای موافقت اکرم که در اصل
ااکرم بوده است همزهٔ ثانی از جهت اجتماع همزتین افتاد اکرم شد باب دوم
بروزن تفعیل چون التصریف گردانیدن تصریفه صرّف یصرّف تصریفا فهو مصرّف
و صُرّف یُصرّف تصریفا فهو مُصرّف الامر منه صرّف والنهی عنه لا تصرّف التکذیب
والکذّاب کسی را دروغگو ساختن التقدیم پیش شدن و پیش کردن التمکین جای دادن
باب سوم بروزن تفعّل ست چون التقبّل پذیرفتن تصریفه تقبّل یتقبّل تقبّلا فهو متقبّل

وتُقُبِّلَ يُتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبَّلٌ الامر منه تَقَبَّلْ والنهي عنه لا تَتَقَبَّلْ التَّفَكُّهُ میوه خوردن التَّلَبُّثُ
درنگ کردن التَّعَجُّلُ شتافتن التَّبَسُّمُ دندان سپید کردن بدانکه در باب تَفَعُّل و تَفَاعُل هرجا که
دو تا در اول کلمه بهم آیند روا باشد که یک تا را حذف کنند **باب چهارم** بر وزن مُفَاعَلَة
چون المُقَاتَلَة والقِتَال با یکدیگر کارزار کردن **تصریفه** قَاتَلَ یُقَاتِلُ مُقَاتَلَةً وقِتَالاً
فهو مُقَاتِلٌ وقُوتِلَ یُقَاتَلُ مُقَاتَلَةً وقِتَالاً فهو مُقَاتَلٌ الامر منه قَاتِلْ والنهي عنه لا تُقَاتِلْ
المُعَاقَبَة والعِقَاب با یکدیگر عذاب کردن المُخَادَعَة والخِدَاع فریفتن المُلَازَمَة واللِّزَام
باهم لازم گرفتن المُبَارَكَة برکت گرفتن بخدای عز و جل یکسی یا بچیزی المُشَارَكَة باهم
شریک شدن **باب پنجم** بر وزن تَفَاعُل چون التَّقَابُل با یکدیگر رو برو شدن
تصریفه تَقَابَلَ یَتَقَابَلُ تَقَابُلاً فهو مُتَقَابِلٌ وتُقُوبِلَ یُتَقَابَلُ تَقَابُلاً فهو مُتَقَابَلٌ الامر منه
تَقَابَلْ والنهي عنه لا تَتَقَابَلْ التَّخَاصُم با یکدیگر خصومت کردن التَّخَافُت با یکدیگر نهان گفتن
التَّعَارُف با یکدیگر شناختن التَّفَاخُر با یکدیگر فخر کردن اما رباعی بر دو گونه است یکی
مُجَرَّد که در وی حرف زائد نباشد و دوم مُنشَعِب که در وی حرف زائد هم باشد اما آنکه در وی
حرف زائد نباشد آن یک باب است **باب اول** بر وزن فَعْلَلَة چون البَعْثَرَة
برانگیختن **تصریفه** بَعْثَرَ یُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثِرٌ وبُعْثِرَ یُبَعْثَرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثَرٌ الامر منه
بَعْثِرْ والنهي عنه لا تُبَعْثِرْ الدَّحْرَجَة بسیار گردانیدن العَسْكَرَة لشکر ساختن القَنْطَرَة پل بستن
الزَّعْفَرَة رنگ کردن بزعفران اما رباعی منشعب آن باشد که در وی حرف زائد باشد و آن
بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزه وصل نباشد و دیگر آنکه در وی همزه وصل باشد اما آنکه در وی همزه وصل باشد

آن نیز یک باب است **باب اول** بروزن تفعلل چون التسربل پیراهن پوشیدن
تصریفه تسربل یتسربل تسربلا فهو متسربل الامر منه تسربل والنهی عنه لا تتسربل
التبرقع برقع پوشیدن التزندق زندیق شدن التبختر بناز خرامیدن اما آنکه در و همزهٔ وصل
درآید آن دو باب است آن هر دو باب لازم است **باب اول** بروزن افعنلال چون
الابرنشاق شاد شدن **تصریفه** ابرنشق یبرنشق ابرنشاقا فهو مبرنشق الامر منه ابرنشق
والنهی عنه لا تبرنشق الاخرنجام جمع شدن الافرنداح فراخ شدن جایگاه الاعرنکاس سیاه
شدن موی الاسلنطاح بر قفا افتادن بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است **باب
دوم** بروزن افعلال چون الاقشعرار موی بر تن خاستن **تصریفه** اقشعر یقشعر
اقشعرارا فهو مقشعر الامر منه اقشعر اقشعر اقشعرر والنهی عنه لا تقشعر لا تقشعر لا تقشعرر
الاقمطرار سخت ناخوش شدن الاشفترار پراگنده شدن الازمهرار سرخ شدن چشم از خشم
الاسمهرار سخت شدن خار بدانکه این باب در قرآن شریف آمده است کما قال الله تعالی
تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم اما ثلاثی منشعب که ملحق برباعی است
بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد و دوم آنکه ملحق برباعی مجرد نباشد اما آنکه
ملحق برباعی مجرد باشد آن را هفت باب است **باب اول** بروزن فعللة بتکرار لام چون
الجلببة چادر پوشیدن **تصریفه** جلبب یجلبب جلببة فهو مجلبب وجلبب یجلبب جلببة
فهو مجلبب الامر منه جلبب والنهی عنه لا تجلبب الشملله شتافتن ولیس هذا الباب فی القرآن
باب دوم بروزن فعنلة بزیادة النون بین العین واللام چون القلنسة کلاه پوشیدن

تصریفه قلنس یقلنس قلنسة فهو مقلنس الامر منه قلنس والنهی عنه لاتقلنس ولیس فی
القرآن باب سوم بروزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء والعین چون الجوربة
پاتابه پوشیدن تصریفه جورب یجورب جوربة فهو مجورب الامر منه جورب والنهی
عنه لاتجورب الحوقلة سخت پیر شدن ولیس فی القرآن باب چهارم بروزن فعولة
بزیادة الواو بین العین واللام چون السرولة ازار پوشیدن تصریفه سرول یسرول
سرولة فهو مسرول الامر منه سرول والنهی عنه لاتسرول الجهورة آواز بلند کردن ولیس
فی القرآن باب پنجم بروزن فیعلة بزیادة الیاء بین الفاء والعین چون الخیعلة
پیراهن بی آستین پوشیدن تصریفه خیعل یخیعل خیعلة فهو مخیعل وخوعل یخوعل خیعلة فهو مخیعل
الامر منه خیعل والنهی عنه لاتخیعل الهیمنة نگاه شدن یقال ان الهاء فیه مبدلة من الهمزة
السیطرة گماشته شدن جاء فی القرآن کما قال الله تعالی لست علیهم بمصیطر
بدانکه خوعل در اصل خیعل بود از جهت ضمه ماقبل یا واو گشت خوعل شد باب ششم
بروزن فعلیة بزیادة الیاء بین العین واللام چون الشریفة افزونی برگهای کشت بریدن
تصریفه شریف یشریف شریفة فهو مشریف الامر منه شریف والنهی عنه لاتشریف
الجزیلة نیز افزودن ولیس فی القرآن باب هفتم بروزن فعلاة بزیادة الالف
المبدلة من الیاء بعد اللام چون القلساة کلاه پوشانیدن اصله قلسیة فانقلبت الیاء
الفاء لتحرکها وانفتاح ماقبلها تصریفه قلسی یقلسی قلساة فهو مقلس وقلسی یقلسی
قلساة فهو مقلسی الامر منه قلس والنهی عنه لاتقلس الجعباة افگندن ولیس فی القرآن

بدانکه قلسی در اصل قلسی بود یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند قلسی شد و یقلسی
در اصل یقلسی بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند یقلسی شد مقلس در اصل مقلسی بود ضمه بر یا
دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد مقلس شد و قلسی
بر اصل خود است تقلسی در اصل تقلسی بود ضمه بر یا ثقیل بود ساکن کردند یا الف گشت یقلسی
شد مقلسی در اصل مقلسی بود یا را از جهت فتحه ما قبل بالف بدل کردند التقای ساکنین شد
میان الف و تنوین الف افتاد مقلسی شد قلس در اصل قلسی بود یا بعلامت جزمی افتاد
قلس شد لا تقلس در اصل لا تقلسی بوده است اینجا نیز یا بعلت جزمی افتاد لا تقلس شد
اما آنکه ملحق برباعی منشعب باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد دوم
آنکه ملحق به احرنجم باشد اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آنرا هشت باب ست **باب**
اول بر وزن تفعلل بزیادة التاء قبل الفاء و تکرار اللام چون التجلبب چادر پوشیدن
تصریفه تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه تجلبب والنهی عنه لا تجلبب
التغبر گرد آلوده شدن ولیس فی القرآن **باب دوم** بر وزن تفعنل بزیادة التاء
قبل الفاء والنون بین العین واللام چون التقلنس کلاه پوشیدن **تصریفه** تقلنس یتقلنس
تقلنسا فهو متقلنس الامر منه تقلنس والنهی عنه لا تتقلنس ولیس فی القرآن **باب سوم**
بر وزن تمفعل بزیادة التاء والمیم قبل الفاء چون التمسکن حالت خواری پیدا کردن **تصریفه**
تمسکن یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن والنهی عنه لا تتمسکن التمندل مندیل
بستن یقال تمندل الرجل اذا مسح بیده المندیل اعلم ان هذا الباب شاذ قلیل من [illegible]

علی توهّم المیم اصلا **باب چهارم** بر وزن تَفَعْلُت بزیادة التاء قبل الفاء و بعد اللام
چون التَّعَفْرُت خبیث شدن یقال تعفرت الرجل اذا صار عفریتا ای خبیثا **تصریفه**
تَعَفْرَتَ یَتَعَفْرَتُ تَعَفْرُتًا فهو مُتَعَفْرِتٌ الامر منه تَعَفْرَتْ والنهی عنه لاتَتَعَفْرَتْ اعلم
ان هذا الباب غریب **باب پنجم** بر وزن تَفَوْعُل بزیادة التاء قبل الفاء و الواو بین
الفاء و العین چون التَّجَوْرُب پاتابه پوشیدن **تصریفه** تَجَوْرَبَ یَتَجَوْرَبُ تَجَوْرُبًا فهو مُتَجَوْرِبٌ
الامر منه تَجَوْرَبْ والنهی عنه لاتَتَجَوْرَبْ التکوثر بسیار شدن ولیس فی القرآن **باب ششم**
بر وزن تَفَعْوُل بزیادة التاء قبل الفاء و الواو بین العین و اللام چون التَّسَرْوُل ازار پوشیدن
تصریفه تَسَرْوَلَ یَتَسَرْوَلُ تَسَرْوُلًا فهو مُتَسَرْوِلٌ الامر منه تَسَرْوَلْ والنهی عنه لاتَتَسَرْوَلْ
التَّدَهْوُر گذشتن شب ولیس فی القرآن **باب هفتم** بر وزن تَفَیْعُل بزیادة التاء
قبل الفاء و الیاء بین الفاء و العین چون التَّخَیْعُل پیراهن بی آستین پوشیدن **تصریفه**
تَخَیْعَلَ یَتَخَیْعَلُ تَخَیْعُلًا فهو مُتَخَیْعِلٌ الامر منه تَخَیْعَلْ والنهی عنه لاتَتَخَیْعَلْ التَّسَیْهُر معنی سابان شدن
التَّشَیْطُن نافرمانی کردن بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است **باب هشتم**
بر وزن تَفَعْلِی بزیادة التاء قبل الفاء و الیاء بعد اللام که در اصل تَفَعْلُی بوده است ضمه لام را
بکسره بدل کردند پس ضمه بر یاء دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا افتاد تَفَعْلٍ شد چون التَّقَلْسِی کلاه پوشیدن **تصریفه** تَقَلْسَی یَتَقَلْسَی تَقَلْسِیًا فهو مُتَقَلْسٍ الامر منه
تَقَلْسَ والنهی عنه لاتَتَقَلْسَ ولیس فی القرآن المجید بدانکه زیادت تا در اول این ابواب
برای الحاق نیست بلکه برای معنی مطاوعت است چنانکه تدحرج بود زیرا که الحاق بزیادت